



## فابل، در ادبیات فارسی

۹

### کاشفی و لافونتن فرانسوی<sup>۱</sup>

نکته‌ای که در مطالعه مقدمه مذکور توجه مرا جلب نمود داستان «دوکبوتر» است که در ضمن همان مقدمه بقلم خود «کاشفی» مسطور گردیده و با احتمال قوی باید نگارش خود او باشد. داستان «دوکبوتر» که در «کلیله و دمنه» نیامده است قصه فابل (دور و درازی است. در نسخه «انوار سهیلی» (چاپ برلن، سال ۱۲۴۱ قمری) که در دسترس من است این داستان درشش صفحه بزرگ (هر صفحه ۲۲ سطر که مجموعاً ۱۰۳ سطر میشود) و هر سطر بمیزان متوسطه دارای ۲۰ کلمه است که مجموعاً بالغ میشود بر ۴۰۰۰ کلمه.

آنچه قابل توجه است آنکه همین داستان را شاعر و فابل ساز بسیار مشهور فرانسوی «لافونتن» هم که مشهورترین فابل ساز دنیا بشمار میرود و دو قرن پس از کاشفی میزیسته است با همان عنوان «دوکبوتر» بصورت فابل ساخته است، با این تفاوت که فابل شاعر فرانسوی که از لحاظ وقایع شباهت بسیار با داستان «انوار سهیلی» دارد تنها از ۲۴ بیت کوتاه ترکیب یافته است که بسطور یقین از ۲۵۰ کلمه تجاوز نمیکند. مقایسه بین این دو داستان (یعنی داستان فارسی

❖ آقای استاد سید محمدعلی جمالزاده. از نویسندگان دانشمند و صاحب نظر معاصر

۱- وفات کاشفی در سال ۹۱۰ هجری (۱۵۰۳ میلادی) و وفات لافونتن در سال ۱۶۹۵

میلادی بوده است.

و داستان فرانسوی) نمونه بسیار خوبی است، قابل Lafontن چنین شروع میشود:

دو کبوتر یکدیگر را با لطف و مهربانی بسیار دوست میداشتند یکی از آنها در منزل احساس کسالت کرد و از سردیوانگی بفکر مسافرتی در کشورهای دور افتاده افتاد. باقی داستان هم با همین زبان و همین لحن (به نظم) حکایت شده است.

اکنون بینیم همین داستان را کاشفی از زبان خود و با از زبان دیگران، بچه طرز و سبکی حکایت کرده است و البته تنها به سطوری از آن قناعت میرود:

«دو کبوتر با یکدیگر در آشیانه دمساز بودند و در کاشانه همراز، از غبار اغیار نه بر خاطر ایشان گردی و نه از محبت روزگار در دل ایشان دردی، بآب و دانه قناعت کرده و چون درویشان گوشه نشین طریق توکل سپرده، یکی را «بازنده» نام و دیگری را «نوازنده» و هر دو شام و سحر با تفاق یکدیگر نغمات موزون سرانیدندی و گاه بیگانه بالحن روح افزا سجمهای گوناگون ترتیب کردند.»

بیاد روی بتی کنج عزلتی داریم به عشقش از همه عالم فراغتی داریم...»

و از آنجائی که مسافرت کبوتر چند روز ادامه دارد، کاشفی هر روز در وصف طلوع آفتاب توصیفهای بسیار شاعرانه دارد از قبیل: «اما چون طلوعه تابشیر صبح اثر کرد هماندم رقم ظلمت سحاب از صفحه روزگار محو گشت و از تاب آفتاب عالم تاب عرصه زمین وساحت زمان روشنائی گرفت. خنجر زبر کشید از سوی خاور آفتاب ساخت دروشن ربع مسکون را سراسر آفتاب» و یا: «بامداد که کبوتر سفید بال صبح از آشیانه سپهر پرزدن گرفت، زاغ شب سیاه فام عنقا صفت از نظر نهان شد.»

بغال همایون چو طاوس، مهر خرامان شد اندر ریاض سپهر»

مجموع کلام آنکه، خواننده بقدری با این نوع عبارات و تشبیهات بدیع و توصیفهای شاعرانه روبرو میشود که ممکن است رشته داستان یکسره در بخار ابهام معدوم و گسسته گردد. در صورتیکه شاعر فرانسوی سعی دارد که موضوع را با ایجاز و سادگی و رسائی و روانی (و در عین حال با ملاحظت و لطف) حکایت نماید و البته بهمین جهت است که هنوز پس از آنکه ۱۷۹ سال از وفات او میگذرد شهرت روزافزون دارد و میگویند: پس از کتاب تورات و انجیل، هیچ کتابی در دنیا بقدر مجموعه «قابل های» او بچاپ نرسیده است و لااقل پانصد تا ششصد میلیون از

مردم دنیای امروز یکی دو فابل او را از بردارند و برآستی در اطراف و اکناف کره زمین گمان نمیرود کسی را بتوان یافت که زبان مدرسه‌رادر مدرسه آموخته باشد و یک یا چند فابل از لافون تن از بر نماند. همچنانکه در مشرق زمین یعنی ایران و افغانستان و تاجیکستان و پاکستان و قطعاتی از خاک هندوستان هم، اشخاص بسیاری ایبانی از سعدی و حافظ میدانند

### ابوبکر بیستون و لافون تن فرانسوی.

در اینجا شاید بی‌مناسب نباشد که از یک فابل دیگر این شاعر فرانسوی هم سخنی بیاوریم این فابل که در تمام مجموعه‌های فابلهای لافونتن در صفحه اول آمده است «رنجره و مورچه» عنوان دارد و برآستی که شهرت عالمگیر پیدا کرده است (مانند ایبات معروف سعدی در گلستان بنی آدم اعضای یکدیگرند الخ.) اخیراً راقم این سطور در باره همین فابل و مقایسه آن با حکایتی که «بلبل و مور» عنوان دارد و در مقدمه بردیوان سعدی آمده است، در روزنامه «پارس» شیراز (شماره‌های ۲۵ فروردین ۱۳۵۳ بعد) در ضمن مقاله‌ای که «نامه سرگشاده» عنوان دارد مطالبی نوشته است.

لافونتن این قصه را فقط در یازده بیت که چند مصراع آن از دوسه کلمه تجاوز نمی‌کند و روپه‌مرفته مشتمل است بر ۷۵ کلمه بصورت دلپذیری حکایت کرده است. ما ایرانیان هم همین داستان را بصورت مثل سیار کوتاهی (که نمیدانم اصل و مأخذ آن از کیست<sup>۱</sup> داریم، چنانکه در افواه ساری و جاری است و می‌گوئیم «آقونت که جیک جیک مستانت بود یاد زمستان نبود؟» مقدمه بردیوان سعدی، بقلم شخصی بنام «ابوبکر بیستون» و در سال ۷۳۴ هجری قمری برشته تحریر در آمده است. این مقدمه مشتمل بر پنج مجلس است که گاهی آن مجالس را به خود شیخ نسبت میدهند (و گمان نمیرود که از شیخ باشد). در همان مجلس نخستین، حکایت «بلبل و مورچه» شباهت بسیاری با فابل شاعر فرانسوی دارد، با این تفاوت که بجای ۷۵ کلمه مرکب است از ۶۰۰ کلمه یعنی تقریباً ۸ برابر فابل نامبرده.

ما میدانیم که «گلستان» و «بوستان» سعدی و مثلاً «گلشن راز» شیخ شبستری و «اوصاف الاشراف» خواجه نصرالدین طوسی و رباعیات خیام که نمونه‌های بارزی از رشاق و فصاحت و بلاغت بشمار می‌آیند، با ایجاز هرچه تمامتر برشته تحریر در آمده و بهمین ملاحظه نام سعدی و آن دیگران را جاودانی ساخته است و همیشه گفته‌اند که از اطناب مخل و ایجاز ملل باید پرهیز کرد و در زمینه داستانرانی و حتی «فابل» شعرا و گویندگان بزرگ ما هم بهمین دستور عمل

---

۱- با وجود مراجعه به کتاب بسیار گرانقدر «حکم و امثال» تألیف دهندا هم معلوم

نگردید.

فرموده‌اند چنانکه مثلاً در «گلستان» سعدی میخوانیم:

«روباهی را دیدند گریزان و بی‌خویشتن افتان و خیزان. کسی گفتش چه آفت است که موجب مخافت است. گفتا شنیده‌ام که شتر را به سخره میگیرند. گفت ای سفیه شتر را با تو چه مناسبت است و ترا بدو چه مشابهت گفت خاموش که اگر حسودان بغرض گویند شتر است و گرفتار آیم که راغم تخلیص من دارد تا تفتیش حال من کند و تا تریاق از عراق آورده شود مارگزیده مرده باشد.»  
و نیز در این حکایت که برآستی کار ایجاز به اعجاز رسیده است:

«یکی از ملوک بی‌انصاف پارسائی را پرسید که از همه عبادتها کدام فاضل‌تر است. گفت  
ترا خواب نیمروز تا در آن يك نفس خلق را نیازاری.»

در نظم هم، سعدی حکایات قابل‌مانندی دارد که نمونه کامل داستانسرایی و ایجاز و فصاحت است و از آنجمله است در «بوستان»:

مگر دیده باشی که در باغ وراغ	بتابد بشب، کرمکی، چون چراغ
یکی گفتش ای کرمک شب فروز	چه باشد که بیرون نیائی به‌روز؟
بین، کآتشین کرمک خاک زاد	جواب، از سر روشنائی، چه داد
که من روز و شب جز به صحرائیم	ولسی پیش خورشید پیدانیم

و یا حکایت قابل‌مانند دیگری که با این بیت شروع میشود:

یکی قطره باران زابری چکید      خجل شد چو پهنای دریا بدید

که در ادبیات جهانی کمتر میتوان نظیر آنرا از لحاظ لفظ و معنی بدست آورد و چون بغایت مشهور است ضرورتی نیست که تمام آنرا در اینجا نقل نمائیم.

اکنون برسیم به حکایت «بلبل و مور» که ذکر آن گذشت و بعضی از هموطنان و از آن جمله شادروان «حسین دانش اصفهانی» که مقیم استانبول بود و درک فیض حضورش نصیب راقم این سطور گردیده است و خدمات بسیار شایانی در کشور ترکیه بزبان و ادب فارسی انجام داده است: همین حکایت را در مقدمه دیوان سعدی با قابل‌لافون‌تن مقایسه فرموده و آنرا بر قابل شاعر فرانسوی ترجیح داده است و آنرا از خود سعدی پنداشته است ولی بقدری دور و دراز و با شاخ و برگ شاعرانه است که البته نباید از سعدی باشد. داستان گرچه با انشائی بالنسبه ساده و روان شروع میگردد ولی بزودی بعبارت پردازی میرسد و هزار داستان را می‌بینیم که «در چمن و باغ با آواز خوش غره‌گشته با شاخ گل رمزی میگفت و باد صبا در میانه غمزی میکرد» و در وصف رسیدن فصل خزان و موسم سرما میخوانیم که «خارجای گل گرفت و زاغ در مقام بلبل

نزول کرد و باد خزان در وزیدن آمد و برگ درخت ریزیدن گرفت و رخساره برگ زرد شد و نفس هوا سرد گشت و از کله ابر در میریخت و از غریبیل هوا کافور می بیخت». و چنانکه معهود و مرسوم است، داستانی پس از آن همه بیچ و تاب و شاخ و برگ و آیات و آیات و مواعظ و احادیث مانند «الدنیامزرعة الاخره» سرانجام با این آیات پایان میابد.

گرچه محشر خطاب قهر رسد  
انبیا را چه جای معذرت است  
برده از روی لطف گو بردار  
کاشقیا را امید مغفرت است.

گمان می رود برای خوانندگانی که شاید بقدر کافی با زبان فرانسه و قابل های شاعر فرانسوی لافونتن آشنائی ندارند مناسب و بیجا باشد ترجمه فارسی داستان «زنجره و مورچه» این شاعر فرانسوی را که ذکرش در طی گفتار آمده است در اینجا بیاوریم، هر چند که ترجمه ای بس نارسا و خام باشد.

«زنجره که تمام تابستان آواز خوانده بود».

«چون سوز و سرما فرا رسید خود را سخت تهیدست و مسکین یافت»

«حتی لاشه مگس و کرمی هم نداشت»

«نزد مورچه که همسایه اش بود رفت»

«و از گرسنگی نالید و درخواست کرد»

«که دانه ای چند با و وام بدهد تا بتواند زنده بماند»

«گفت بشرافت حیوانی قسم که بمحض فرا رسیدن تابستان»

«وامم را از لحاظ اصل و فرع خواهم پرداخت»

«مورچه در جوابش گفت که وام دادن در طبیعت مورچه نیست»

«مگر در فصل تابستان بیچه کار سرگرم بودی؟»

«— خودت شاهدی که برای آیندگان و روندگان»

«آواز میخواندم...»

«— هان، آواز میخواندی، ازین بهتر چه»

«اکنون هم برو برقص!»

ژنو ۲۰ خرداد ۱۳۵۳